

دین و هنر

دکتر غلام رضا اعوانی

درباره هنر دو تصور وجود دارد:

اول اینکه هنر ارتباطی با دین ندارد و دوم، دین در ذات، با هنر ارتباط دارد. ما بنابر نظر دوم می خواهیم اثبات کنیم که هنر از ارکان بنیادی دین است و زندگی معنوی و الهی بدون هنر نیست. از دید هستی شناسی، در حکمت قدیم در غرب و شرق، بنای هستی را بر سه اصل می دانستند: حقیقت، خیر، جمال.

هستی بدون حقیقت و علم به آن متصور نیست. هستی ظهور حقیقت و علم الهی به حقیقت است. حقیقت، خیر و جمال، بدون یکدیگر معنا نمی شوند. در انسان هم سه قوه وجود دارد:

(الف) قوه عالمه (عقل) که در پی علم به اشیاء است و غایت آن، حقیقت است؛

(ب) قوه عامله (اراده) که غایت آن خیر است؛

(ج) قوه مبدعه (خلق) که غایت آن زیبایی است.

این سه قوه نیز با هم ارتباط دارند. در نگاه دین و حکمت، خلق زیبایی بدون حقیقت و خیر معنا ندارد؛ چون زیبایی، ظهور، جلوه و شکوه حقیقت است. همان گونه که حقیقت هم بدون زیبایی نیست. هر چه حقیقت عالی تر باشد، زیباتر است. از سوی دیگر، زیبایی بدون خیر نمی شود، به شرطی که زیبایی را محدود به امور حسی ندانیم و به تمام وجود گسترش دهیم. «الوجود کله حق، کله خیر، کله جمیل» و این هر سه، صفت خدا هستند.

در زبان فارسی، هنر به معنای کمال در مقابل عیب به کار می رود:

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

در زبان یونانی، تخته به معنای فضیلت است. هنر، فضیلت و کمال درونی است که به صورت جمال بیرونی آشکار می شود. کمال درونی مراتبی بر اساس کمال عقل و کمال نفس دارد.

در عربی و در زبان قرآن، «حسن» که معنای هنر را دارد، به کار نیکویی گفته می شود که از باطن نفس آمده باشد. احسان بعد از اسلام و ایمان، از مراتب نفس است.

زیبایی بر خلاف آنچه در اندیشه غیردینی هست، به امور حسی و جسمانی محدود نیست. غربیان از قرن هجدهم به بعد و پس از دکارت، برای زیبا شناسی لفظ Aesthetic را به کار می برند که به معنای امور حسی است، ولی از دید حکمت و دین، این، مرتبه پایین زیبایی است. بالاتر از آن، زیبایی نفس است. افلاطون که در رساله میهمانی، منشأ زیبایی را بررسی کرده است، می گوید:

امور حسی واقعاً زیبا نیستند؛ چون در کنار خودشان و از دید دیگر زشت هستند. همان طور که نمی توان گفت واقعاً زنده هستند؛ چون برای آنها مرگ وجود دارد. امور حسی بهره مند از زیبایی و حیات هستند که در آنها تجلی یافته است، ولی حقیقت و اصیل نیستند. بالاتر از آنها زیبایی نفس به دانش و حکمت است و اصل زیبایی، صفت خداست. باری، «ان الله جمیل و یحب الجمال».

هنر، ظهور، بیان و تجلی است که می تواند بیان حقیقت باشد و حکمت معنوی را بگوید که کامل ترین بیان است یا در امور حسی و مادی محصور باشد که هنر غیردینی به شمار می رود. تیتوس بورکهارت، هنرشناس الهی که کتاب های زیادی در حکمت معنوی و زیباشناسی همچون هنر اسلامی، هنر مسیحی، هنر تطبیقی و نقد هنر جدید نوشته است. در یکی از کتاب هایش می نویسد:

بهترین راه برای شناخت یک دین، هنر آن است که آسان ترین راه نیز هست. بدون خواندن کتاب، می توان با چشم، اسلام را در هنرش دید.

در جهان بینی سنتی و وحیانی، استوارترین راه برای بیان، هنر و هنرمند است بنابر زیبایی که دارند، ولی در هنر مدرن گفته می شود زشتی یک ضابطه است؛ زیبایی اتفاق است و زیبایی ذاتی نداریم. ایمان و حکمت سبب می شود انسان، الهی بودن هستی را درک کند. افلاطون در تمثیل غار می گوید:

آدمی برای دیدن حقیقت باید برگردد و پشت سرش را ببیند. ما هم برای دیدن حقیقت، باید از دنیا رو برگردانیم. ایمان و حکمت، ما را از دنیا روگردان می کنند. هنرمند باید این بازگشت و تحول درونی را داشته باشد و بداند که دنیا مظهر اسم های خداوند است و به سوی او رجعت کند: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الدِّينَ يَلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ».

آیات پایانی سوره حشر، اسمای الهی را بیان می کند. از آنها می توان فهمید که چگونه هنرمند در آفرینش هنری نقش دارد: «هو الله الذی لا اله الا هو».

هنرمند دینی اهل توحید است و این اعتقاد در اثرش هم ظاهر می شود. مساجد سنتی از یک گنبد دیده می شود و پایین تر رو به کثرت می رود: «عالم الغیب و الشهاده» اصل زیبایی در عالم غیب است. در هنر باید جوهی از عالم غیب هم باشد و تنها برای عالم شهادت و ظاهر نباشد. «الرحمن الرحیم»، وجود رحمت عام خداست. «وسعت رحمته کل شیء». در قرآن، از وجود به رحمت تعبیر شده است و لفظ آن کمتر به کار رفته است. هنر، ظهور این رحمت عام و رحمت خاصی است که برای اهل ایمان است. «الملک» در دین؛ یعنی خدا مالک هستی است؛ بر خلاف جهان بینی مدرن که آدمی خودش را مالک می داند. هنرمند الهی به آن مالک اتصال دارد و خودش را مطلق نمی داند و این خلیفه خدا بودن در اثرش هم جلوه دارد. «القدوس» در هنر، افزون بر تشبیه، تنزیه هم هست که متعالی بودن خدا از امور را می رساند.

«السلام»؛ «هنر باید موجب آرامش شود. هنری که از نفس مطمئنه برخاسته باشد، چنین است، ولی هنری که از نفس اماره باشد، انسان را در کثرت و تکاثر فرو می برد و اضطراب می آورد». «الهمک التکاثر». در فضاهای سنتی که هنرمندان دینی ساخته اند، آرامش دست می دهد و یادآور دارالسلام (بهشت) است. ما را به مبدأ متصل می کند و موجب تذکر و طمأنینه می شود، ولی در هنرهای جدید که دینی نیستند، هنر، حجاب است و چون

در تمام زندگی جاری است، موجب حجاب عظیم می شود. هنر، تمامی زندگی را دربرمی گیرد. هر چه که ساخت دست بشر است، اثر هنری است. طبیعت اثر خداست. برای همین، موجب احساس آرامش و سکون و تذکر و تدبیر می شود. هنر سنتی و دینی هم تکمیل کار طبیعت است و همین اثر را دارد و می خواهد به صورت شهودی از طبیعت به حقیقت اشیا برسد. هنر در این صورت، مظهر اسم خداوند می شود و حجاب برای اتصال به او نیست.

«المؤمن» اگر در امان باشد، به معنای امان دهنده است. هم از ایمان، معنایی می دهد؛ چون ایمان هم امان نفس است. هستی در امان الهی است. «المهمین» همین به معنای حفظ و قهر آمده است. همینکه الهی در اصل وجود ظاهر است. «العزیز» به معنای شرافت، کرامت، نایاب بودن و عزت است. از این پس، آیه با هنرمند ارتباط مستقیم دارد: «هو الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی» «هو»، با تأکید، معنای انحصار را می رساند. خلق صفت اوست و در هنرمند ظهور و تجلی دارد؛ چون خلیفه اوست. صورت دهنده اصلی هم اوست: «هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء».

خداوند نام های خودش را به آدمی آموخت: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» «هنرمند دینی باید مظهر این اسما باشد و جهت دهی او به اشیاء قدسی باشد. این نگاه، افق دید را قدسی می کند. امر قدسی، امری است که حضور خدا را می رساند. خدایی که در همه جا حضور دارد: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ» «شهود این حضور با امر قدسی صورت می گیرد. کافر این را نمی داند و بر او پوشیده است. هنر او هم صفات الهی را تداعی نمی کند. هنر قدسی، نمادین است. اشاره به ماورای خودش دارد. در خودش فرو افکنده نشده است. همچنین وانمود نمی کند که حقیقت است. رمزی برای ماورای خودش است. هنر می تواند عین حکمت یا ضد حکمت باشد.

در معماری اسلامی، کعبه مرکز زمین است و تمام زمین را مقدس کرده است. کعبه ظهور و تجلی بیت المعمور در زمین است و در هر خانه و مسجدی حضور دارد. هر جا که رو به کعبه باشد، محل عبادت است و مقدس می شود. برای همین، حق نداریم با کفش در خانه راه برویم. در جغرافیای اسلامی، خانه ها امتداد کعبه هستند و آن را یادآوری می کنند، ولی در فضای مدرن، خانه به چیزی اشاره ندارد. خانه امتداد خیابان است. در قرآن از زبان پیامبر آمده است که خدا، زمین را عبادتگاه و مقدس قرار داده است: «جعل الارض لی مسجداً و طهوراً». طهور به معنای مقدس نیز به کار می رود. متأسفانه هنرمندان و دین داران توجه ندارند و هنر غربی را در زندگی دینی شان استفاده و تقلید می کنند، در حالی که نمی توان هنر سکولار را با دین آشتی داد. هنر آنها حجاب است و هنرمند، خلیفه خدا نیست: «از کوزه همان برون تراود که در اوست».

پای هنر، شریعت است. شریعت، تزکیه و تطهیر نفس است. در هنر سنتی، معلم هنر، افزون بر تربیت در فن تهذیب نیز سررشته دارد. فتوت ها با حرفه ها و صناعت ها همراه بوده است. بسیاری از هنرمندان افزون بر امور واجب شرعی به نوافل و مستحبات هم می پرداخته اند. رابطه هنر با زیبایی، حقیقت و خیر تنها با آموزش درک نمی شود. راه این معرفت، وحی و هدایت الهی است. وحی فضیلت انسانی می دهد و تزکیه می کند و معجزه الهی این است که در طول تاریخ این کار را کرده است و از هیچ چیز دیگری حتی فلسفه ساخته نیست. اگر دیدید مکتبی انسان های مذهب و با کمال نفسانی را در طول تاریخ می پروراند، گمان می رود که وحیانی باشد.

اسلام و مسیحیت در طول هزاران سال در مکان های مختلف، فرهنگ های متفاوت و نژادهای گوناگون انسان ها را به معرفت و تهذیب نفس و فضیلت رسانده اند. وحی این قدرت را دارد که پس از هزار و چهار صد سال به همان قدرت اولیه هدایت و تربیت کند. بنابراین، نیازی نیست خارج از آن قدم گذاشت. ارتباط هنر و وحی مستحکم است.

هنر، کیمیاگری است. تبدیل ماده، انسانی کردن و ارتقای آن است. تصرف انسان در ماده، به آن وجه انسانی می دهد. هر چند آن انسان الهی نباشد، هنر برتر از کیمیاگری است. در کیمیاگری، مس را طلا می کنند، ولی هنرمند به خاک و خشت معنای الهی می دهد.

هنر دینی و الهی، بزرگ ترین و بهترین پشتوانه دین است. زندگی دینی و معنوی بدون هنر الهی معنا ندارد. انسان دینی و معنوی در عالمی که هنر دینی نباشد، نمی تواند زندگی کند، چون هنر، تمام زندگی را احاطه می کند.

زیبایی با شادی ارتباط دارد. شادی الهی است. وجود، رحمت است. در حکمت هند گفته می شود که وجود، انتزاعی از علم و شادی الهی است. انسان در فطرتش شاد است. به طبیعت که می رویم، شاد می شویم. جهان امروز، افسرده است. هنر، امروزه ماشینی و زشت است. هنری که از معانی الهی دور است، نمی تواند شادی بیاورد. هنر الهی موجب شادی روح و تذکر معنوی انسان می شود.

انسان موجود ضعیفی است: «خلق الانسان ضعیفاً» هنر می تواند برای این انسان ضعیف، بزرگ ترین پشتوانه برای مصون ماندن از آفات دنیوی و حافظ دین باشد.

هنر، کیمیاگری است. تبدیل ماده، انسانی کردن و ارتقای آن است. هنری که از معانی الهی دور است، نمی تواند شادی بیاورد. پشتوانه هر فلسفه ای یک فلسفه هنر قوی است که با ما سازگار نیست و ما به اصول آن ها توجه نداریم. در جهان بینی دینی، نمی شود هنر غیر دینی و سکولار داشت. هنر باید در چارچوب وحیانی و الهی تفسیر شود و از ارکان زندگی دینی و الهی است.

ما اشتباه های بزرگی را مرتکب می شویم. همان ابداع ها و همان معماری غربی و نظریه هایی را که مبدأ الهی ندارند، تقلید و مطرح می کنیم. ما شناختی از مسئله نداریم. فلسفه ها، وارداتی است. پشتوانه هر فلسفه ای یک فلسفه هنر قوی است که با ما سازگار نیست و ما به اصول آنها توجه نداریم. باید این شناخت را داشته باشیم که ابداع آنها با ما تفاوت دارد. نمی توانیم التقاطی باشیم. ما امروزه خلأ فکری داریم و پشتوانه نظری نداریم. باید مطالب آنها را بخوانیم، ولی تنها خواننده نظر آنها نباشیم؛ چون اینها دو سه دهه است که مطرح شده اند. می بایست اندیشه های خودمان را بیشتر بخوانیم: «الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه.»

متأسفانه بیشتر مراکز علمی به نظریه های جدید گرایش دارند. باید در سنت دقت داشته باشیم. حوزه باید در قالب وحی کار کند که همین انتظار هم از اینجا می رود و گرنه کاری انجام نداده است.